

# شهر

## روزنامه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صبح ایران  
چهارشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۹۷ - ۷ جمادی‌الثانی ۱۴۴۰ - ۱۳ فوریه ۲۰۱۹ - شماره ۱۰۸۹ - سال پنجم  
۸ صفحه - قیمت ۱۵۰۰ تومان - ضربی کیفی ۶۱٫۴

hamdelidaily.ir hamdeli@gmail.com newspaper.hamdeli@gmail.com t.me/HamdeliNews

صاحب امتیاز: ولی‌الله شجاع‌پوریان  
مدیر مسئول: فریبا خاوش  
سرمدبیر: محمود اشرفی  
دبیر تحریریه و گروه سیاسی: هرمز شریفیان  
همکاران: محسن فیض‌اللهی - روح‌لله نخعی  
گروه اقتصادی:  
دبیر: فرشته بهروزی‌نیک  
فاطمه آقایی‌فرد  
گروه اجتماعی:  
دبیر: آذر لطفی  
رضا نحوی

گروه فرهنگ و هنر:  
دبیر: مهدی فیضی‌صفت  
احمدرضا شجاع‌پوریان  
مدیر اجرایی: وحید شجاعی  
مدیر فنی: مهدی بخشی  
همکاران: حمیدرضا سراجی - حمید طاهری  
چاپ: چاپ گل‌ریز  
توزیع: نشر گستر امروز ۰۲۱۶۱۹۳۳۰۰۰  
تلفکس: ۰۲۱۸۸۹۶۴۵۲۳ - ۰۲۱۸۸۹۶۴۰۸  
نشانی: تهران - زرتشت غربی - نرسیده به  
بیمارستان مهر - پلاک ۵۶ - واحد ۲



طغیان بی سابقه رودخانه های فصلی در پی بارش های بی سابقه سه شنبه در منطقه هشت بندی هرمزگان باعث آبگرفتگی خیابان ها و معابر عمومی و همچنین مسدود شدن راههای ارتباطی گردید.  
منبع: حمید حیدری / مهر

### شعر کهن

#### امروز با اوحدی

گر تو طالب عشقی، غم دمامست اینجا  
ور نشانه می‌پرسی، رشته سر گمست اینجا  
چون درین مقام آبی گوش کن که در راهت  
ز آب چشم مظلومان چاه زمزمست اینجا

چیسست جرم ما؟ گویی کز حریف ناهمتا  
هر کجا که بنشیننی گو کزدمست اینجا

جو فروش مفتسی را از نماز و از روزه  
رنگ چهره کاهی بهر گنده‌مست اینجا

گر حریف مایی تو، ما و کنج می‌خانه  
ور عشق می‌پرسی، عشق در خستت اینجا

چونکه بنده فرمانسی، پیش حاکم مطلق  
سربنه، که هر ساعت صدتحکمست اینجا

همچو دیو بگریزی، چون زمردت پرسم  
گر تو مردمی، بالله، خود چه مردمست اینجا

هم بسسوزدت روزی، گرچه نیک خامی تو  
کین تنور چون برشد سنگ هیزمست اینجا

اوحدی، ترا از چه نان نمی‌فروشند کس؟  
گر نه نام بوبری با تو در قمت اینجا



### شعر معاصر

#### با زهرا شیرازی

تعب و تابی ست در موسیقی آب  
کجا پنهان شده ست این روح بی تاب

فرازش، شوق هستی، شور پرواز،  
فروزش: غم؛ سکوتش : مرگ ومرداب!

سپیردم سینه را بر سینه کوه  
غریق بهت جنگل های انبوه

غروب بیشه زاراتم در افکند  
به جنگل های بی پایان آندوه!

لب دریا، گل خورشید پرپرا  
به هر موجی، پری خونین شناور!

به کام خویش پیمانند و بردند،  
مرا گرداب های سرد باورا

### سازمان آگهی



۰۹۱۳۶۸۷۰۱۹۱

۰۲۱۸۸۹۹۴۶۰۸



همدلی: امروز ۱۳ فوریه، ۴۴ روز از سال ۲۰۱۹ میلادی گذشت. ۲۴ بهمن، ۲۹۴ روز از سال ۹۷ گذشت و ۳۷ روز به سال جدید شمس باقی مانده است.

به مناسبت سالروز درگذشت فروغ فرخزاد

#### که نامش بر پیشانی آفتاب می گذرد

عادل جهان آرای - روزنامه نگار: ۵۲ سال پیش در چنین روزی - ۲۴ بهمن ۱۳۴۵، فروغ فرخزاد شاعر نوپرداز ایرانی بر اثر تصادف اتومبیل، در سن ۳۲ سالگی درگذشت. نوشتن از فروغ فرخزاد بی تردید خیلی راحت و سهل نیست. شاعره جوانی که در اوج تبلور شعر نوی ایران شجاعانه در میانه فضای مردسالار ادبی و فرهنگی عصر خود، جسورانه‌ترین شعرها را سرود و یک تنه بار مسئولیت شعر اجتماعی زنانه را به دوش کشید. افراق نیست که بگوییم این بار همچنان روی دوش او قرار دارد. گرچه بعد از او زنان بیشتری جرأت کردند که ساختارهای مرسوم شعر ایران را درنوردند و جای محکم و قابل اعتنایی برای زنان در تاریخ ادبیات ایران و خصوصاً شعر تدارک ببینند. یقیناً زنده‌یاد سیمین بهبهانی یکی از آنان است. اما فروغ به قول زنده‌یاد «یزدان بخش قهرمان» «از هر مخنی سخنان ناسزا شفت» با این حال راه خود را رفت و پایی از سخن سخنی که از اندیشه‌های نحیف سرچشمه می‌گرفت، نداشت. جالب است که زنده‌یاد یزدانبخش قهرمان این شعر را در دست روزی که فروغ را دفن کردند - ۲۶ بهمن ۱۳۴۵ - بر سر مزارش خواند. فضای شعر قهرمان به گونه‌ای است که می‌توان رنج‌هایی را که بر فروغ گذشت دید و فهمید. قهرمان در آن سوگسودش نوشت: «در این خرابانه‌ها گرانمایه گنج بود/ رنجی که دل گداخته بر روی خاک زیست‌انگنجی که ناشناخته در زیر خاک رفت/ او، نور بود و روشنی جاودانه بود / بر شعله از تمنی و شور زنده بود / اما زنی که هرچه دلش خواست، کرد و گفت/ وز هر مخنی سخنان ناسزا شفت/ ای کاش از شجاعت او بود اندکی/ پدر مرده‌ای ما / یا داشتند ذرهای از کوه درد او / یا «کوه درد او» یا «گنجی که ناشناخته در زیر خاک رفت». این حرف‌های قهرمان سخنی صریح است که اشاره به ویژگی‌های اجتماعی زنانه فروغ دارد. خود قهرمان در آن عصر زیست و به راحتی با فضای شعر و شاعری آن روزگار آشنا بود. دردهای فروغ را لمس می‌کرد. یا وقتی می‌گوید از هر مخنی سخن ناسزا شفت، به راحتی می‌توان بار این سخن دردناک را احساس کرد که فروغ به دلیل زبان تیز و برنده و در عین حال آزادخواهش حتماً باعث آزار سنت‌گرایانی می‌شد که به هیچ کس و هیچ تخلصی در زمان فروغ اجازه رشد و نمو نمی‌دادند. البته این رنج فروغ را پیش از او نیما پوشیح هم کشیده بود و شائق‌انگها که ننگ‌ها تن تازک پیرمرد پوش را هم زخمی کرد. با این حال این گذر تاریخ است که امروز بعد از گذشت ۶۵ دهه نام فروغ و نیما پوشیح همچنان بر تارک شعر معاصر ایران و تاریخ ادبیات کشور می‌درخشد. اما رنج فروغ و شلاقه که بر او می‌نواختند کمی جنسش با شلاقه که نیما به آن عادت

کرده بود، فرق داشت. زن بودن و سخن زنانه گفتن و آن هم در فضایی که شعر زنان چندان محل اعتنا نبود. اساساً تاریخ ادبیات ایران با وجود داشتن خورشیدهایی چون فردوسی و حافظ و سعدی و مولانا و دهها و دهها نام سنکین و وزین دیگر، اما کمتر نشانی از شاعران زن دارد. هر چه شاعران مرد تعداد پرشماری دارند، شاعران زن آن‌دک‌شمارند. وقتی که فروغ در آن برهه از ادبیات ایران می‌درخشید، نور شعرهایش چشم خیلی‌ها را خیره کرده بود و حتی گویا سوزانده بود، به همین دلیل «از هر مخنی» سخن ناسزا می‌شنید. اما فروغ نگذاشت که شعله‌های تخیل و احساس شعر او را دیگران خاموش کنند. اگر آن روز شوم نبود و اگر چهارچرخ مدنیت پایش را به ایران باز نمی‌کرد یا حداقل فروغ آن روز آن لرابه مرگ را نمی‌راند، شک نباید کرد که کتاب ادبیات ایران با شعرهای بیشتر و بهتر و پربرتر فروغ قوتورتر می‌شد. اما تقدیر روزگار، یا شاید سهل‌انگاری و بی‌دقتی انسانی، این شانس و بخت را از ادبیات ما گرفت تا شاهد دلبری بیشتر فروغ شعر ایران باشد.

بعد از مرگ او شاعران دیگری سوختند و در رنایش شعرهای بسیاری سرودند که علاوه بر شعر بلند یزدانبخش قهرمان، می‌توان به شعر قابل اعتنای زنده‌یاد احمد شاملو اشاره کرد. مرثیه شاملو برای فروغ، با حس و حال متفاوت‌تر از شعر قهرمان سروده شد که بار معنایی خاصی هم دارد. در شعر شاملو هم زبان رمزی به صورتی است که به تمرکز بیشتری برای دریافت آن نیاز است. شاملو این شعر را با عنوان مرثیه منتشر کرده است و می‌گوید: «به جست و جوی توایر در گله کوه می‌گریم/ پدر آستانه دریا و علف/ به جست‌وجوی توایر معبر مباحا می‌گریم/ پدر چار راه فصول را» چارچوب شکسته پنج‌بندی / که آسمان ابرآلوده را / قابی کهنه می‌گیرد/ به انتظار تصویر تو/ این دفتر خالی تاچندتا چندتا/ چندانقورق خواهد زد؟ جریان باد را پذیرفتن / او عشق / را که خواهر مرگ است / و جاودانگی / ارزش را / ایا تو در میان نهاد / پس به هیئت گنجی در آمدی / ایاسته / و از انگیز / گنجی از آن دست / که با این سخن دردناک را احساس کرد که فروغ به دلیل زبان تیز و برنده و در عین حال آزادخواهش حتماً باعث آزار سنت‌گرایانی می‌شد که به هیچ کس و هیچ تخلصی در زمان فروغ اجازه رشد و نمو نمی‌دادند. البته این رنج فروغ را پیش از او نیما پوشیح هم کشیده بود و شائق‌انگها که ننگ‌ها تن تازک پیرمرد پوش را هم زخمی کرد. با این حال این گذر تاریخ است که امروز بعد از گذشت ۶۵ دهه نام فروغ و نیما پوشیح همچنان بر تارک شعر معاصر ایران و تاریخ ادبیات کشور می‌درخشد. اما رنج فروغ و شلاقه که بر او می‌نواختند کمی جنسش با شلاقه که نیما به آن عادت



#### اندر حکایت شبی که ما شاخ در آوردیم

ادا در می‌آوریم، ولی باور بفرمایید که اصلاً این جوری نیست. شما خودتان حساب کنید که اگر خدای‌تبار که ما سرمان را گذاشته باشیم روی تخت بیمارستان و ناگهان چشم‌مان را باز نکنیم، واقعاتی گرانی همین سر را روی تخت گذاشتن خرج بر نمی‌دارد؟ خوب، حتماً خرج دارد. آن هم چه خرجی! بگذاریم، اما خواب ما چی بود که سخن را به اینجا کشاند. خواب دیدیم که یکی از همسایه‌ها آمد در کاره ما را زد و گفت: «من خواب دیدم که شما شاخ در آوردی! تازه، شاخ روی سر شما نه شبیه شاخ گاو بود نه شبیه شاخ کوشش. ما کارگر افتاد و شد که شاخ روی سر ما در بیاید، چون شانس می‌باشد، این عطف توجه شرط احیای است و تبار نوآوری‌ها» «Innovation» به همین توجه‌ها و نواخواهی‌ها می‌رسد؛ نواخواهی و نوکردن امور و اثرها، همان احیا نمودن است؛ زندگی در تمام سطوح و مراتب خود «مادی و معنوی» به احیای و نوشدگی نیاز دارد، مثل، نظام تعلیم و تربیت و بازآندیشی در اندیشه‌ها و عمل‌ها و باورها و چگونگی کارها.

ماز یار سوادکوهی - طنزنگار: باور بفرمایید که ما دیشب خوابی دیدیم که خودمان هم داریم از دیدن آن خواب شاخ در می‌آوریم. یعنی از شما چه پنهان که از همان وقتی که خواب دیدیم، ناگهان توی همان خواب احساس کردیم که دارد شاخ از سر ما بیرون می‌زند. این بود که ناگهان از خواب پریدیم تا مانع بیرون آمدن شاخ شویم. خوشبختانه این سعی و کوشش ما کارگر افتاد و شد که شاخ روی سر ما در بیاید، چون شانس می‌باشد، این عطف توجه شرط احیای است و تبار نوآوری‌ها» «Innovation» به همین توجه‌ها و نواخواهی‌ها می‌رسد؛ نواخواهی و نوکردن امور و اثرها، همان احیا نمودن است؛ زندگی در تمام سطوح و مراتب خود «مادی و معنوی» به احیای و نوشدگی نیاز دارد، مثل، نظام تعلیم و تربیت و بازآندیشی در اندیشه‌ها و عمل‌ها و باورها و چگونگی کارها.

### تغیخ خند

#### محمدعلی نویدی

استاد دانشگاه

عقل ورزی، دمیدن روح و جان تازه در امور کهنه و فرسوده و عقیم و ایتر، از یک سو، و انکشاف میدان‌ها و عرصه‌های تازه و بکر از سوی دیگر است؛ یعنی، آدمی، با اندیشه‌ورزی اثربخش، چشمه‌های کور شده زندگی را از نو احیاء و تجدید می‌کند و نیز سر چشمه‌های نوین در فراخی و میدان زمان، ایجاد می‌نماید. چسرا و چگونگی چنین امکانی برای عقل و انسان مهیا می‌شود؟

زیرا، عقل جوهر مجردی است که پیوسته در حال، احیاء و زنده داری است، زنده داری و زنده بودن در ذات عقل است، این مطلب را در مقایسه با حالت ماده بهتر می‌توان فهمید؛ ماده، محتاج بیداری و هوشیاری و فعلیت است تا اثرمند شود و الا بی‌تعبیر و بی‌تأثیر باقی می‌ماند. اما چگونه انسان با عقل ورزی، به کندن چشمه‌ها موفق می‌شود و آب تازه و گوارا، به پای و ریشه‌های زندگی می‌رساند؟ عقل، همواره سوار بر مرکب زمان و مکان است، لیکن، این مرکب مرتب تغییر می‌کند و از گذشته به آینده می‌رسد، یعنی، آینده، می‌آید و عقل ورزی‌ها در بستر آن، تکون پیدا می‌کنند، بدین سان، انسان به احیاء و زنده کردن حقایق مغفول و مجهول گذشته می‌پردازد و حقایق ناشکفته را می‌شکند، بنابراین، در وضیعت احیاء، عقل هم به انکشاف می‌پردازد و هم به اصلاح و توسعه و مسأله شناسی و راه حل‌یابی.

آینده با فرایند احیاء «Revival» چه نسبتی دارد؟ احیاء در معنی دقیق خود، نوعی اعتبار بخشیدن و رونق مجدد دادن به کاری و امری است، اعتبار چگونه حاصل می‌شود؟ اعتبار واقعی امور از کجا ناشی می‌شود؟ مثلاً، اعتبار وجود انسان به چیست؟ آیا عیار و اعتبار امور به جسم و ماده و شرایط مادی و جسمانی است؟ یا دقت و باریکی بینی، می‌توان دریافت، ماده بماهو ماده اعتباربخش نیست، زیرا، به خود آگاه نیست و هرگز به خود آگاهی نمی‌رسد، پس، اعتبار به جان و روح و عقل است که منشأ و مبدأ آگاهی و خودآگاهی است، اگر آگاهی و معرفت را از زندگی حذف کنیم، همه چیز آش و لاش می‌شود، چون به‌صورت کالبد و جسد ظاهر می‌گردد. لذا، اعتبار از آن عقل و جان است، احیاء اعتبار بخشیدن است و زنده نمودن و دوباره به حرکت در آوردن، مثل، احیاء کردن زمین‌های آباد و نسا آباد، که عقل دایر و آباد کردن است؛ زمینی که بپایر است بی‌اثر و بی‌خاصیت افتاده است، احیاء آن یعنی، قابل کشت و زرع کردن آن، این تبدیل و تحول با اینکه و امکان و اندیشه و عمل و اثر، نسبت وثیق دارد؛ زندگی انسان سرشار از زمین‌های بایر و غیر زراعتی است، توجه به نقش احیای عقل و اندیشه، در واقع، تفتن به این امکان تحول و تبدل است.

زندگی آدمیان همواره با رنج‌ها و تلخی‌ها و تنگناها، قرین بوده است؛ اما، مانند در حیطه ی رنج‌ها و عدم اندیشیدن و کوشیدن به نتایج و راه‌یابی، امکان حیات را از بیشتر سلب می‌کند، چون، انسان و زندگی، توان محدود و معین دارند، تنها عقل و اندیشه در پی‌کناری و بی‌انتهایی می‌تواند سیر کند و عرصه‌های نو و ره‌های‌های تازه رصد نماید؛ بنابراین، عقل احیایگر، در زندگی تنگناها را به فراخی‌ها و گشایش‌ها، مبدل می‌سازد و این کار ضرورت زندگی است. کاهش رنج‌ها و کشف درمان‌ها.

بدین سان، عقل در میدان و وسعت زمان آینده، و بلکه زمان‌ها و اوقات آینده، به احیای می‌پردازد. یعنی، احیان و امور با عقل دگرگون می‌شوند و شمر می‌گردند؛ کار عقل در این خصوص، مثل، احیای قلبی و رویی بشر توسط پزشکان و پرستاران است «Resuscitation»، یعنی، باز گردان اثرات حیات در فرد، چه چیزی و چه کسی توان بازگرداندن حیات دارد؟ آیا جز خالق و قادر مطلق در کل هستی، و عقل در امور زندگی آدمی، توان دیگری سرآغ داریم؟ حق و عقل، نیروی تبدیل حال‌ها و کارها به احسن حال هستند، پس، حال زندگی چگونه خوب می‌شود؟ حال زندگی و انسان با نعمت‌ها و امکان‌ها و آبادانی‌ها و نظم و نسق‌ها

### تنگ راه روز

#### آینده، امکان و احیاء

عقل ورزی، دمیدن روح و جان تازه در امور کهنه و فرسوده و عقیم و ایتر، از یک سو، و انکشاف میدان‌ها و عرصه‌های تازه و بکر از سوی دیگر است؛ یعنی، آدمی، با اندیشه‌ورزی اثربخش، چشمه‌های کور شده زندگی را از نو احیاء و تجدید می‌کند و نیز سر چشمه‌های نوین در فراخی و میدان زمان، ایجاد می‌نماید. چسرا و چگونگی چنین امکانی برای عقل و انسان مهیا می‌شود؟

زیرا، عقل جوهر مجردی است که پیوسته در حال، احیاء و زنده داری است، زنده داری و زنده بودن در ذات عقل است، این مطلب را در مقایسه با حالت ماده بهتر می‌توان فهمید؛ ماده، محتاج بیداری و هوشیاری و فعلیت است تا اثرمند شود و الا بی‌تعبیر و بی‌تأثیر باقی می‌ماند. اما چگونه انسان با عقل ورزی، به کندن چشمه‌ها موفق می‌شود و آب تازه و گوارا، به پای و ریشه‌های زندگی می‌رساند؟ عقل، همواره سوار بر مرکب زمان و مکان است، لیکن، این مرکب مرتب تغییر می‌کند و از گذشته به آینده می‌رسد، یعنی، آینده، می‌آید و عقل ورزی‌ها در بستر آن، تکون پیدا می‌کنند، بدین سان، انسان به احیاء و زنده کردن حقایق مغفول و مجهول گذشته می‌پردازد و حقایق ناشکفته را می‌شکند، بنابراین، در وضیعت احیاء، عقل هم به انکشاف می‌پردازد و هم به اصلاح و توسعه و مسأله شناسی و راه حل‌یابی.

آینده با فرایند احیاء «Revival» چه نسبتی دارد؟ احیاء در معنی دقیق خود، نوعی اعتبار بخشیدن و رونق مجدد دادن به کاری و امری است، اعتبار چگونه حاصل می‌شود؟ اعتبار واقعی امور از کجا ناشی می‌شود؟ مثلاً، اعتبار وجود انسان به چیست؟ آیا عیار و اعتبار امور به جسم و ماده و شرایط مادی و جسمانی است؟ یا دقت و باریکی بینی، می‌توان دریافت، ماده بماهو ماده اعتباربخش نیست، زیرا، به خود آگاه نیست و هرگز به خود آگاهی نمی‌رسد، پس، اعتبار به جان و روح و عقل است که منشأ و مبدأ آگاهی و خودآگاهی است، اگر آگاهی و معرفت را از زندگی حذف کنیم، همه چیز آش و لاش می‌شود، چون به‌صورت کالبد و جسد ظاهر می‌گردد. لذا، اعتبار از آن عقل و جان است، احیاء اعتبار بخشیدن است و زنده نمودن و دوباره به حرکت در آوردن، مثل، احیاء کردن زمین‌های آباد و نسا آباد، که عقل دایر و آباد کردن است؛ زمینی که بپایر است بی‌اثر و بی‌خاصیت افتاده است، احیاء آن یعنی، قابل کشت و زرع کردن آن، این تبدیل و تحول با اینکه و امکان و اندیشه و عمل و اثر، نسبت وثیق دارد؛ زندگی انسان سرشار از زمین‌های بایر و غیر زراعتی است، توجه به نقش احیای عقل و اندیشه، در واقع، تفتن به این امکان تحول و تبدل است.

زندگی آدمیان همواره با رنج‌ها و تلخی‌ها و تنگناها، قرین بوده است؛ اما، مانند در حیطه ی رنج‌ها و عدم اندیشیدن و کوشیدن به نتایج و راه‌یابی، امکان حیات را از بیشتر سلب می‌کند، چون، انسان و زندگی، توان محدود و معین دارند، تنها عقل و اندیشه در پی‌کناری و بی‌انتهایی می‌تواند سیر کند و عرصه‌های نو و ره‌های‌های تازه رصد نماید؛ بنابراین، عقل احیایگر، در زندگی تنگناها را به فراخی‌ها و گشایش‌ها، مبدل می‌سازد و این کار ضرورت زندگی است. کاهش رنج‌ها و کشف درمان‌ها.

بدین سان، عقل در میدان و وسعت زمان آینده، و بلکه زمان‌ها و اوقات آینده، به احیای می‌پردازد. یعنی، احیان و امور با عقل دگرگون می‌شوند و شمر می‌گردند؛ کار عقل در این خصوص، مثل، احیای قلبی و رویی بشر توسط پزشکان و پرستاران است «Resuscitation»، یعنی، باز گردان اثرات حیات در فرد، چه چیزی و چه کسی توان بازگرداندن حیات دارد؟ آیا جز خالق و قادر مطلق در کل هستی، و عقل در امور زندگی آدمی، توان دیگری سرآغ داریم؟ حق و عقل، نیروی تبدیل حال‌ها و کارها به احسن حال هستند، پس، حال زندگی چگونه خوب می‌شود؟ حال زندگی و انسان با نعمت‌ها و امکان‌ها و آبادانی‌ها و نظم و نسق‌ها